

فهرست

۱۴	تو، من و او
۱۶	از فراموشی می آیم
۱۸	بی خواب
۱۹	سیگاری در دست
۲۰	خاطرات مرا بس
۲۲	عشق شاعر
۲۳	زخم عمیق
۲۴	چه کسی؟
۲۶	جدایی در می زند
۲۷	یک بله کافیسست
۲۸	من تو را هرگز
۳۰	نبودنت
۳۱	فردا خیلی دیر است
۳۲	نامش گل بود
۳۴	مرا ببخش
۳۵	عشقمان زمانی قدیمی
۳۶	کجایی انسانیت؟
۳۸	شاعرها نمی گیرند
۴۰	سرنا
۴۳	همچو خورشید و ماه
۴۴	قطار بی خواب
۴۶	مرا اینگونه دوست بدار
۴۸	هستی؟
۴۹	بر مزارم بیا
۵۰	تو بین کار خدا را
۵۱	برای چه؟
۵۲	از وقتی رفته ای



فهرست

۵۴	زیبا بودی
۵۶	شعر های سوزان
۵۷	عشق و غرور
۵۸	نباید با من این کار را میکردی
۶۰	مرا به اجبار شاعر خواندند
۶۱	نامم تنهایی است
۶۲	عشق
۶۳	تنهایی
۶۴	آن شب تومی رفتی
۶۵	دست و پا چلفتی
۶۶	بیش از هر چیزی از انسانها ترسیدم
۶۸	چه جدایی ها دیده ایم
۷۰	در روز تولدت
۷۱	گریستم
۷۲	تورا آنقدر دوست دارم که ...
۷۴	چشم ها آینه ی دل
۷۶	تورا می جویم
۷۸	فراموشی را فراموش کرده ام
۸۰	هنگامی که خوابی
۸۲	هر دوسریاز زخمی
۸۴	نامه آخر
۸۶	شمع و گل
۸۷	شب آبی
۸۸	زمانی این شعر را میخوانی
۹۱	تو
۹۲	شاعر جدایی ها



تو، من و او

می دانم
تو باز هم امشب در اتاق خالی ات
به او می اندیشی
دستان لرزانت او را می جوید
چشمانت او را در رویا می بیند
همچو بارانی مجنون، اشتیاق بر کف دستانت می چکد
با اینکه می دانی او نمی آید

می دانم
تو باز هم امشب در اتاق خالی ات
چشم به راه او
بر لبانت نامی که فراموش نشده
بالای سرت عکسی که هنوز پاره نشده
و امید های درونت همچو چاقوی زنگ زده
با اینکه می دانی او باز نمی گردد

می دانم
تو باز هم امشب در اتاق خالی ات
او را می جویی

در حسرتش همچو شمعی می سوزی
تنهایی حجیمی بر دلت می کوید
همچو ملوانی که کشتی اش غرق شده
چشم به افق دوخته ای
با اینکه می دانی او را نخواهی دید

می دانم
تو باز هم امشب در اتاق خالی ات
خاطرات او را به یاد می آوری
بر لبانت آخرین سطر ترانه ای غمگین
همچو روزی که تمامی سال را زندگی کردی
با دلتنگی عجین شده، گریه می کنی
با اینکه می دانی چاره ای نداری

اما من
باز هم امشب در اتاق تنهایی ام
به تو می اندیشم
با تو پر می کنم تنهایی ام را
در دود سیگار، چشمانت چشمانم را می سوزاند
همچو جامی شکسته فرو میریزم با ترانه های تلخ
باز هم چشم به راه توام
با اینکه می دانم

او را دوست داری

از فراموشی می آیم

"رفتن سهم من شد"
هنوز چند صبحی نیست که از این عشق جدا شده ام
در تنم بوی جدایی
در دستم آتشی از یخ
در دلم آتش بسی تازه
باز هم در این عشق رفتن سهم من شد

تمامی صفحات را از اول پاک کردم
پایانش را نمی دانم
دروغ شمع در حال آب شدن
دستانم را نگیر، خاموش نشده ام هنوز
از "فراموشی" می آیم

همین دیروز بود ، همچو مژه هایم به من نزدیک
هر شب را در رویاهایش سحر می کردم
همان گوشه بود که دستهایش را رها کردم
من برای او ، او برای من می گریست

تیر آخر را چشمانش به چشمانم زد
خون جاری شد
می دانی که مرده ها دروغ نمی گویند
همچو دیوانه ها عاشق بودم.

همین چند دقیقه پیش در آینه لبانی که اورا می بوسید ، پاره کردم
دستانی که اورا نوازش می کرد، در آتش فرو کردم
چشمانی که به او لبخند می زد، در زندان حبس کردم

دلم یخبندان
نمی دانم چند شعرم در پی اش فریاد کشید
چمدانی پر از خاطرات را به غاری بردم
تنهایی ام را سر کوه
اما نمی دانم خودم را کجا ببرم
مرا سرزنش نکن
هنوز چشمانم آرام نگرفته
از " گریستن " می آیم

همچو ماهی که نیزه خورده
اینک حتی سوتی کوچک مرا می سوزاند
ترانه ای قدیمی تمام خواب هایم را به غارت می برد
می دانم در کوچه ای بن بست مانده ام
سرم گیج می رود، من باز می گردم

شتاب نکن ، چه می شود کمی درنگ
هنوز تمامی کشتی ها را به آتش نکشیده ام
هنوز بلیط برگشتم را پاره نکرده ام
آنقدر خسته آنقدر فرسوده،
آنقدر سرنگون از " فراموشی " می آیم...

بی خواب

صبح را با خود می آورد، زنگ ساعت
لامپ بی خواب و من نیز هم
گوش هایم در انتظار شنیدن صدای پایت
پیاده رو بی خواب و من نیز هم

دل مجروحم هر دم در انتظار
که شاید روزی با شفق سر برسی
اکنون تمام شهر در خوابی عمیق
چشمان مجروحم بی خواب و من نیز هم

او تنها شاهد آخرین شب
که در هر بار دیدار می سوزم
بی کسم در کوچه پس کوچه ها
لامپ کوچه بی خواب و من نیز هم

کشیک می دهم در کوچه ها
چشم به راه شفق صبح
تو در دوردست ها
نگهبان شب بی خواب و من نیز هم...

سیگاری در دست

سیگاری در دست
او میسوزد و من نیز هم
بین چهار دیواری محصور
او سکوت می کند و من نیز هم

ماه ها ست که ندیدمش
دستش را لمس نکرده ام
عشقم در دور دست ها
او می گرید و من نیز هم

کاسه ی صبرم لبریز شده
هر قطره اشکم آتشی
آه ای سر پر دردم
او می گردد و من نیز هم

تنها حقیقت این عشق
هرگز فردایی ندارد
قلبم کاسه ی خون است
او خون می ریزد و من نیز هم